

تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام: مقایسه تجربه اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران در فرایند دولت‌سازی

چکیده

یکی از مهم‌ترین اهداف جنبش‌های اسلامی معاصر، از جمله انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین مصر، دولت‌سازی است. اما تجربه جنبش‌های اسلامی نشان داده است که با وجود شباهت‌های ایدئولوژیک و اشتراک در اهداف اصلی مانند اسلامی‌سازی حکومت و بازنگری در نظام سیاسی، در مسیر و نتایج فرایند دولت‌سازی با یکدیگر متفاوت می‌باشند. این پژوهش با بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای و روش تحلیل محتوای کیفی به دنبال مقایسه تطبیقی عملکرد اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران در فرایند دولت‌سازی بوده است. نتایج حاکی از آن است که تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام از جمله اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران، به بازتعریفی پویا از رابطه دین و سیاست و مشروعیت منجر شده است. اخوان در گام‌های اولیه، با رویکرد اخلاقی - فرهنگی و فرایندهای پایین به بالا، سرمایه اجتماعی و مشروعیت داخلی ساخت و به تدریج به تعامل با نهادهای قانونی و فرصت‌های رقابتی سیاسی رسید تا از این طریق، بقای جنبش و پاسخ به مطالبات مردمی را تضمین کند. در مقابل، انقلاب اسلامی با تأکید بر ولایت فقیه و حاکمیت الهی، دولت‌سازی را به پروژه‌ای تمدنی تبدیل کرد و عدالت‌خواهی، استقلال ملی، معنویت و نقش‌آفرینی گسترده مردم را به عنوان ستون‌های نظام مطرح ساخت و از تمرکز بی‌حد قدرت جلوگیری کرد. مقایسه تطبیقی این دو جنبش نشان می‌دهد که اگر در دولت‌سازی اسلامی، میان اصول دینی و الزامات کارآمدی مدرن توازن برقرار گردد، می‌تواند به ثبات و پاسخ‌گویی پایدار منجر شود.

واژگان کلیدی: اسلام‌گرایی، جنبش‌های اسلامی، اندیشه سیاسی، انقلاب اسلامی ایران، اخوان المسلمین مصر، دولت‌سازی

مقدمه

تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام یکی از پدیده‌های اساسی و جهان‌شمول در عرصه سیاست، جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم محسوب می‌شود. این تحول، که از جنبش‌های اسلام‌گرایانه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آغاز شد، نشان‌دهنده یک بازنگری عمیق در نگرش سیاسی جوامع اسلامی نسبت به نظام‌های غرب‌گرا و غیراسلامی است. این جنبش‌ها، با ارائه یک الگوی سیاسی مبتنی بر منابع دینی، به دنبال بازگشت به ارزش‌های اسلامی در حکومت، فرهنگ و زندگی اجتماعی بودند. در این راستا، دو تجربه مهم و نمادین می‌توانند به عنوان مثال‌هایی برای بررسی این تحول مطرح شوند: تجربه اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران. این دو جنبش، با وجود شباهت‌های ایدئولوژیک عمیق و اشتراک در اهداف اصلی مانند اسلامی‌سازی حکومت و بازنگری در نظام سیاسی، در مسیر و نتایج فرایند دولت‌سازی متفاوت بوده‌اند. این تفاوت‌ها به خوبی نشان‌دهنده اهمیت بررسی عوامل مؤثر در موفقیت یا شکست جنبش‌های اسلام‌گرایانه در فرایند ایجاد نظام‌های سیاسی جدید است. از این‌رو، این پژوهش با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای و روش تحلیل محتوای کیفی به دنبال مقایسه تطبیقی عملکرد دو جنبش اسلامی اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران در فرایند دولت‌سازی می‌باشد.

این پژوهش بر این فرضیه استوار است که با وجود شباهت‌های ایدئولوژیک عمیق بین اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران، مسیر و فرایند دولت‌سازی در این دو مورد به‌خاطر عواملی چون شرایط سیاسی-اجتماعی داخلی، میزان توانمندی سازمانی، حمایت جامعه‌شناختی و نحوه تعامل با قدرت‌های سیاسی موجود، متفاوت بوده است. این تفاوت‌ها منجر به نتایج متفاوتی در زمینه استقرار نظام، حفظ قدرت و ادامه تحولات سیاسی شده است.

۱. پیشینه

در میان پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی و اخوان المسلمین، برخی آثار با تمرکز بر تحلیل تطبیقی ساختارهای ایدئولوژیک و راهبردهای سیاسی و دولت‌سازی، زمینه مناسبی برای فهم اشتراکات و تمایزات این دو جنبش فراهم کرده‌اند. برای نمونه،

خزلی (۱۴۰۴) در مقاله «اخوان المسلمین صد سال تلاش برای احیای اسلام سیاسی» به این پرسش می‌پردازد که چگونه اخوان المسلمین با کارکردهای تشکیلاتی، روش‌های بسیج اجتماع و ابزارهای آموزشی-تبلیغی، فرایند دولت‌سازی خود را در فضاهای سیاسی گوناگون تبیین و اجرا کرده است؟. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که این جنبش با ساختارهای منسجم، برنامه‌ریزی استراتژیک و فرایندهای مشروعیت‌سازی، حضور اجتماعی-سیاسی خود را تقویت کرده و به تدریج ایده‌های نظری-ایدئولوژیک را به قالب‌های اجرایی و نهادی تبدیل کرده است.

از مزیت‌های پژوهش می‌توان به تحلیل دقیق تاریخچه و تمرکز روی گفتمان‌ها و سازوکارهای سازمانی اشاره کرد و از نقطه ضعف آن، کم‌توجهی نسبت به مقایسه مستقیم با سایر جنبش‌های اسلامی می‌باشد.

تقوی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «اسلام سیاسی؛ از گفتمان تکفیر تا گفتمان تکثیر (با درنگی بر آراء سید قطب و امام خمینی)» با رویکرد تحلیل گفتمان به بررسی مفهومی اسلام سیاسی و مقایسه اندیشه سید قطب و امام خمینی در چارچوب دو قرائت متفاوت از نسبت دین و قدرت پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد که تفاوت‌های بنیادین در مبانی فکری و تلقی از قدرت سیاسی، به شکل‌گیری دو گفتمان متمایز انجامیده است. تمرکز بر سطح گفتمانی و مفهومی از نقاط قوت این پژوهش می‌باشد.

موسوی و علویان (۱۴۰۱) نیز در مقاله «بررسی وجوه اشتراک و افتراق اندیشه سیاسی جنبش حزب‌الله لبنان با اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران» با رویکرد تاریخی-مقایسه‌ای، نشان می‌دهند که با وجود هم‌سویی چشمگیر در گرایش‌های ایدئولوژیک دو گفتمان در بنیان‌های اعتقادی، با این حال، تفاوت‌های زمینه‌ای و ساختاری موجب محدودیت‌هایی در تحقق عینی مدل دولت‌سازی اسلام‌گرا در لبنان گردیده است.

انور^۱ (۲۰۲۳) در کتاب «تحلیل تطبیقی اخوان المسلمین و حزب‌الله» با بررسی تاریخی و جامعه‌شناختی، به الگوهای مشترک سیاست‌ورزی، بسیج اجتماعی و گفتمان این دو جنبش اشاره کرده و در عین حال تفاوت‌های ساختاری، مذهبی و زمینه‌ای را عامل تمایز عملکرد سیاسی این دو جنبش می‌داند؛ تحلیلی که با وجود جامعیت تطبیقی، کمتر به بررسی مستقیم دولت‌سازی این دو جریان سیاسی پرداخته است.

گلوبیتسا^۲ (۲۰۲۲) در کتاب «ایدئولوژی انقلابی اسلامی و روایت‌های آن: تداوم اهمیت ایدئولوژی جمهوری اسلامی» با تمرکز بر استمرار گفتمان‌های کلیدی مانند استقلال‌خواهی، حکومت اسلامی، مقاومت و ضدامپریالیسم، نشان می‌دهد که در گفتمان انقلاب اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی جایگاهی ویژه‌ای دارد. با این حال، این اثر نیز بیش از آنکه بر مقایسه میان جنبش‌های اسلامی تمرکز کند، بر پویایی درونی گفتمان انقلاب اسلامی و بررسی عملکرد آن تأکید دارد.

مجموع این مطالعات نشان می‌دهد که اگرچه هر یک بخشی از ابعاد نظری، سازمانی یا کارکردی جنبش اخوان المسلمین و انقلاب اسلامی ایران را روشن کرده‌اند، اما کمتر پژوهشی به‌صورت جامع و هم‌زمان به مقایسه تطبیقی دولت‌سازی این دو جنبش پرداخته است؛ خلأیی که ضرورت انجام پژوهش حاضر را در قالب تحلیلی تلفیقی و چندبعدی آشکار می‌سازد.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. نظریه حکومت اسلامی امام خمینی (ره)

نظریه حکومت اسلامی مطروحه توسط امام خمینی (ره)، نتیجه‌ای از بازنگری عمیق و مفهومی در سنت فقهی سیاسی شیعه و نیز پاسخی آگاهانه به بحران حاکمیت در جهان اسلام است. این نظریه، به‌خوبی نشان‌دهنده تلاشی جدی برای بازنمایی اسلام به‌عنوان یک سیستم جامع و کامل در تمامی ابعاد زندگی انسانی است. امام

¹ Anwar, M

² Glombitza, O

خمینی با نقد رویکردهایی که اسلام را به حوزه شخصی و غیرسیاسی محدود می‌کردند، به این مهم تأکید می‌کند که اسلام ذاتاً دینی اجتماعی و سیاسی است و بدون ایجاد یک نظام حکومتی مبتنی بر اصول اسلامی، بسیاری از احکام دینی در عرصه عمومی جامعه اجرا نخواهند شد. در این دیدگاه، حکومت اسلامی نه یک امر فرعی یا انتخابی، بلکه یک شرط لازم برای تحقق کامل شریعت در جامعه محسوب می‌شود. (خمینی، ۱۳۹۲، صص. ۲۱-۲۵). امام خمینی با استناد به منابع دینی و تحلیل مسایل حاکمیت، به دنبال ارائه یک الگوی سیاسی جامع و اسلامی بود که نه تنها به سؤالات فقهی مربوط به حکومت پاسخ دهد، بلکه به عنوان یک چارچوب عملی برای اعمال ارزش‌های دینی در عرصه عمومی جامعه عمل کند. در این منظور، حکومت اسلامی به عنوان یک ساختار سیاسی-اجتماعی مطرح می‌شود که هدف اصلی آن، سامان‌دهی روابط قدرت بر پایه عدالت، قانون‌مداری، مسئولیت‌پذیری و مشارکت جامعه است. این رویکرد، حکومت را فراتر از یک ابزار اداری می‌بیند و به عنوان یک مکانیزم اساسی برای تحقق هدف‌های دینی در سطح جامعه، به خوبی قابل تحلیل و به کارگیری است.

در مجموعه ایده‌های حکومت اسلامی مطرح شده توسط امام خمینی (ره)، مفهوم «ولایت فقیه» به عنوان یک محور اصلی و محوری قرار می‌گیرد که فراتر از یک بحث فقهی محدود، به یک چارچوب نظری جامع درباره ساختار قدرت سیاسی در دوران غیبت امام زمان (عج) تبدیل شده است. (خمینی، ۱۳۷۹، ج. ۶). این نظریه به دلیل گستردگی افق فکری و عملی‌اش، فراتر از یک چارچوب بحثی مجرد و نظری قرار گرفته و به عنوان یک اساس فکری-سیاسی عملی، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری ساختارهای قدرت و فرآیندهای تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران ایفا کرده است. تأثیرات عمیق این رویکرد در سیاست‌های کلان، ساختار حکومتی و نظام اداری کشور قابل مشاهده است و به عنوان یک مبنای عملی، راه‌کارهایی را برای تطبیق شریعت با واقعیات سیاسی و اجتماعی فراهم کرده است.

۲-۲. نظریه تحلیل گفتمان

مفهوم «گفتمان»^۱ نظریه توسعه یافته‌ای است که توسط ارنستو لاکلاو^۲ و شنتال موفه^۳ طراحی شد. این نظریه با نقش معنادار رفتارها و ایده‌های اجتماعی در زندگی سیاسی سروکار داشته و بیان می‌کند «هر معنا در ارتباط با رفتار کلی‌ای که در حال وقوع است و هر رفتار در ارتباط با یک گفتمان خاص» درک می‌شود. از این رو ما تنها در صورتی می‌توانیم یک فرآیند اجتماعی را توضیح، تبیین و ارزیابی کنیم که قادر به درک رفتار و گفتمانی که درون آن چنین فرآیندی اتفاق افتاده است، باشیم (هوارت، ۱۳۸۸، صص. ۱۹۵-۱۹۶). این دیدگاه قابلیت تبیین ساختار درونی یک اندیشه، توضیح چگونگی جذب مفاهیم جدید در یک گفتمان و تغییر و تطبیق آن‌ها در مفصل‌بندی جدید، توضیح رقابت و غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها در شرایط سیاسی-اجتماعی جامعه، تبیین نقش رهبران در تحقق و شکل‌گیری گفتمان‌ها و سرانجام، توضیح تحول و فرایند افول گفتمان‌های مسلط و غلبه گفتمان‌های جدید از مزایای الگوی تحلیلی لاکلاو و موفه است. (بهرزولک، ۱۳۸۶، ص. ۵۵۵).

^۱ Discourse

^۲ Ernesto Laclau

^۳ Chantal Mouffe

«آدام یاورسکی»^۱ و «نیکلاس کاپلان»^۲ هم تعریف جامعه‌شناختی‌تری از گفتمان ارائه می‌کنند؛ به اعتقاد این دو «گفتمان» عبارت است از: کاربرد زبان در رابطه با صورت‌بندی‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و زبانی، که بازتاب دهنده نظم اجتماعی است و در عین حال به نظم اجتماعی و کنش متقابل افراد با جامعه شکل می‌دهد. (Jaworski & Coupland, 1999, p.110)

در رویکرد تحلیل گفتمان، مفهوم گفتمان به‌عنوان یک ساختار معنایی پیچیده و هماهنگ تلقی می‌شود که فراتر از یک جمله منفرد یا یک مجموعه تصادفی از اظهارات و داوری‌هاست. این گفتمان، در واقع، یک شبکه ارتباطی از مفاهیم، احکام و دلالت‌های معنایی است که در چارچوب یک منطق مشترک و ساختار معنا، به‌هم پیوسته و به‌صورت هماهنگ عمل می‌کنند. (Foucault, 1962, pp. 117-118). گفتمان‌ها به‌صورت ثابت و غیرقابل تغییر نیستند، بلکه به‌عنوان نتیجه‌ای از تعامل و مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متعدد، متحرک و متفاوت، طی زمان دچار تحولاتی هم در سطح ساختاری و هم در بعد معنایی می‌شوند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، صص. ۱۸۷-۱۸۸).

۳. تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام

اسلام سیاسی به معنای این است که اسلام با وصف «جامعیت» خود، هم در حوزه فردی و هم در حوزه اجتماعی حاضر بوده و حرفی برای گفتن داشته باشد. اسلام سیاسی نفی اسلام خزیده در کنج عزلت، اسلام شخصی و اسلام جدا افتاده از سیاست و اجتماع است. (تقوی، ۱۳۸۴، صص. ۱۰۲-۱۲۹). اندیشه‌های سیاسی اسلام‌گرا به‌طور کلی بر اساس تفسیرهای مختلف از متون دینی و تاریخی شکل گرفته‌اند و به دنبال پاسخ به چالش‌های مدرن و نیازهای اجتماعی و اقتصادی جوامع اسلامی هستند. این اندیشه‌ها معمولاً بر اصولی چون عدالت اجتماعی، حاکمیت الهی و بازگشت به ارزش‌های اسلامی تأکید دارند و در عین حال، با چالش‌های جهانی‌سازی، سکولاریسم و مدرنیته مواجه‌اند. در این میان، تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین موضوعات در تاریخ معاصر است. این تحول به‌ویژه از اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم با ظهور جنبش‌های اسلامی و افزایش نفوذ آن‌ها در سیاست‌های داخلی و بین‌المللی کشورهای اسلامی، به شدت مورد توجه قرار گرفته است. در دهه‌های اخیر، تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای اسلامی، به ویژه در خاورمیانه، به ظهور و گسترش جنبش‌های اسلام‌گرا کمک کرده است. این جنبش‌ها به‌عنوان پاسخ به ناکامی‌های سیاسی و اقتصادی، فساد دولتی و نارضایتی‌های عمومی شکل گرفته‌اند.

جنبش اخوان المسلمین در مصر و انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان نمونه‌های بارز از تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام مطرح می‌شوند. اخوان المسلمین با تأکید بر اصول اسلامی و عدالت اجتماعی، به دنبال ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی در مصر بوده و توانسته است در دوره‌هایی به موفقیت‌هایی نیز دست یابد. از سوی دیگر، انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یک الگوی موفق از پیوند دین و سیاست، تأثیرات عمیقی بر دیگر کشورهای اسلامی گذاشته و به‌عنوان یک نمونه از تلاش برای ایجاد یک نظام سیاسی اسلامی در نظر

¹ Adam Oywersky

² Nicholas Kaplan

گرفته می‌شود. این دو نمونه نشان‌دهنده تنوع و پیچیدگی اندیشه‌های سیاسی اسلام‌گرایانه و تأثیر آن‌ها بر تحولات سیاسی در جهان اسلام هستند.

۴. سیر تطور تاریخی و ایدئولوژیک اخوان المسلمین و انقلاب اسلامی ایران

۴-۱. اخوان المسلمین مصر

جنبش اخوان المسلمین زائیده اوضاع سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر مصر در جدال بین سنت و مدرنیسم و اسلام‌گرایی با سکولاریسم است (ترحمی و دیگران، ۱۳۹۹، صص. ۱۰۸). افکار و اندیشه‌های اخوان المسلمین به عنوان یک جنبش اسلامی و همچنین یک گروه سیاسی، مبتنی بر آموزه‌های سیاسی است که در طول زمان و با توجه به دگرگونی‌های مختلف در شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دچار تحولاتی گردیده است (دارا و کرمی، ۱۳۹۲، ص. ۳۵). این جنبش در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا تأسیس شد و از آن زمان به‌عنوان یک نیروی مهم در عرصه سیاسی و اجتماعی مصر شناخته می‌شود (موسی الحسینی، ۱۳۷۵، ص. ۳۲). در مراحل اولیه شکل‌گیری اخوان المسلمین، اندیشه سیاسی این جنبش به شدت تحت تأثیر حسن البنا قرار داشت که بر این باور بود که اسلام باید به عنوان یک نظام جامع برای زندگی فردی و اجتماعی در نظر گرفته شود. او سیاست را جزئی جدایی‌ناپذیر از دین می‌دانست و بر این نکته تأکید داشت که اصلاح سیاسی بدون اصلاح فرد و جامعه ممکن نیست (حسینی و دیگران، ۱۳۹۹). در این دوره، اندیشه سیاسی اخوان بیش از آنکه بر تصرف قدرت متمرکز باشد، بر «اسلامی‌سازی جامعه از پایین» تأکید می‌کرد (زمانی، ۱۳۹۱، ص. ۴۰). این رویکرد، به‌ویژه در شرایطی که اخوان در مرحله تثبیت اجتماعی و گسترش شبکه‌های مردمی قرار داشت، به‌عنوان یک استراتژی مؤثر در جذب حمایت‌های مردمی و تعریف هویت خود در برابر نظم سیاسی حاکم عمل کرد.

با گذر زمان و به ویژه در پی سرکوب‌های سیاسی و تجربه زندان، اندیشه سیاسی اخوان به سمت قرائت‌های رادیکال‌تر سوق پیدا کرد. سید قطب محصول پیوند میان تربیت دینی سنتی، تجربه روشنفکری مدرن و زیست سیاسی پرتنش مصر قرن بیستم است؛ مسیری که از آموزش قرآنی و تحصیلات دانشگاهی در ادبیات عرب آغاز شد و با تجربه زیست در آمریکا و مواجهه انتقادی با تمدن غرب، به دگرگونی عمیق فکری و سیاسی او انجامید. پیوستن او به اخوان المسلمین و گسست از ساختار دولت، به‌ویژه پس از تعارض این جریان با حکومت جمال عبدالناصر، سید قطب را به یکی از اصلی‌ترین نظریه‌پردازان رادیکالیسم اسلامی بدل ساخت. سرکوب سیاسی و تجربه زندان نه تنها او را از کنش سیاسی مستقیم بازداشت، بلکه زمینه تولید آثار بنیادینی را فراهم کرد که در آن‌ها، نقد تمدن مدرن، بازتعریف جامعه اسلامی و مشروعیت‌بخشی به کنش رادیکال، به‌عنوان عناصر محوری اندیشه او تثبیت شد (تقوی، ۱۴۰۳، صص. ۶۱-۶۲). سید قطب، با تأکید بر مفهوم «جاهلیت مدرن» و «حاکمیت الهی»، به نقد شدید دولت‌های معاصر و نظم سیاسی موجود پرداخت. او بر این باور بود که دولت‌های غیر اسلامی نه تنها ناکارآمد بلکه نامشروع هستند و جامعه باید از طریق یک پیشاهنگ مؤمن بازسازی شود (Azoulay, 2015, PP. 175-178). سید قطب با انتقاد از الگوهای غربی و تأکید بر حاکمیت مطلق الهی، دموکراسی را به‌طور بنیادین رد کرد و هرگونه حکومت مبتنی بر خواست مردم را به منزله غصب سلطنت الهی تلقی کرد (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص. ۱۸۵۲؛ سید قطب، ۱۹۷۹، ص. ۱۵۴). این تفکر، به‌ویژه در شرایطی که اخوان

با سرکوب‌های شدید و حذف سازمان‌یافته از عرصه قدرت مواجه بود، به یک گفتمان غالب در درون جنبش تبدیل شد و زمینه‌ساز شکل‌گیری رویکردهای رادیکال‌تر در این جنبش گردید.

در ادامه، تحولات سیاسی و اجتماعی در مصر، به ویژه پس از انقلاب ۲۰۱۱، زمینه‌ساز بازاندیشی در اندیشه سیاسی اخوان المسلمین شد. این جنبش ناگزیر به بازتعریف نسبت خود با مفاهیمی چون دولت مدرن، دموکراسی و مشارکت سیاسی گردید. اخوان با رویکردی اصلاح‌طلبانه و واقع‌گرایانه، به تدریج قواعد رقابت سیاسی را پذیرفت و تلاش کرد تا اصول کلی پیشین خود را با واقعیت‌های جدید هماهنگ سازد. این تحول نشان‌دهنده درک اخوان از ضرورت سیاست‌ورزی مشارکتی و همکاری میان‌جریانی برای پیشبرد اهداف کلان جنبش در بستر پیچیده جوامع معاصر است (فرامرزی فرد، ۱۴۰۳، ص. ۱۱۹). در این راستا، اخوان به دنبال ایجاد ائتلاف‌های سیاسی با دیگر گروه‌ها و جریان‌ها بود تا بتواند در عرصه سیاسی مصر نقش مؤثری ایفا کند و از تنش‌های داخلی و اختلافات ایدئولوژیک فاصله بگیرد (Mirshak, 2023, PP 491-495). این تغییر رویکرد، به ویژه در شرایطی که اخوان با چالش‌های جدی از سوی دولت‌های اقتدارگرا مواجه بود، به عنوان یک استراتژی مؤثر در حفظ بقای جنبش و تأمین اهداف سیاسی آن عمل کرد.

از سوی دیگر، این جنبش تلاش نمود تا از تنش‌های داخلی و اختلافات ایدئولوژیک فاصله بگیرد و به سمت عقلانیت ائتلافی حرکت کند. این چرخش راهبردی به اخوان این امکان را داده است که با جریان‌های اسلامی و غیر اسلامی تعامل کند و به نوعی پاسخ واقع‌گرایانه به شرایط سرکوب و تکرار اجتماعی ارائه دهد (Willi, 2021, PP. 66-98). در مجموع می‌توان گفت که سیر تطور تاریخی و ایدئولوژیک اخوان المسلمین نشان‌دهنده یک فرآیند پیچیده و پویا است که تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی قرار دارد. این جنبش از یک سازمان سیاسی با رویکرد اصلاح‌طلبانه به یک کنشگر سیاسی نهادمند و ائتلافی تبدیل شده است که تلاش می‌کند تا در بستر واقعیت‌های معاصر، نقش مؤثری در سیاست مصر ایفا کند.

۴-۲. انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، به عنوان یک پدیده تاریخی و اجتماعی، در بستر پیچیده‌ای از تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شکل گرفت که این تحولات به ویژه در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ به اوج خود رسید. در این دوره، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی به شدت تشدید شد و رژیم پهلوی با تمرکز قدرت و سیاست‌های نوسازی آمرانه به بحران هویت و مشروعیت در جامعه ایرانی انجامید. این شرایط، همراه با شهرنشینی سریع و شکل‌گیری طبقه متوسط جدید، زمینه‌های نارضایتی و آگاهی اجتماعی را فراهم آورد (حاجی انزهایی، ۱۳۹۸، ص. ۱۳۴). در این فضا، رژیم پهلوی با سرکوب سیاسی و کنترل رسانه‌ها، مشارکت عمومی را محدود کرد، اما نهادهای دینی و به ویژه مساجد و حوزه‌ها به مهم‌ترین پایگاه‌های بیان اعتراض و بیداری اجتماعی تبدیل شدند. دین، از حوزه فردی به محور مقاومت و کنش سیاسی جمعی ارتقا یافت و به عنوان یک نیروی محرکه در شکل‌گیری انقلاب اسلامی عمل کرد (رضایی، ۱۳۹۸، ص. ۱۵۴). این تحولات نشان‌دهنده یک تغییر بنیادین در ساختار اجتماعی ایران بود که به تدریج به یک خیزش اجتماعی منجر شد و به نوعی نشان‌دهنده نارضایتی عمیق جامعه از وضعیت موجود و تمایل به بازگشت به ارزش‌های دینی و فرهنگی بود.

وقوع انقلاب اسلامی جهت گیری جدیدی مقابل جهان دو قطبی جنگ سرد ایجاد کرد. تاکید بر استقلال سیاسی و اصل نه شرقی- نه غربی به معنی نفی هرگونه سلطه خارجی، پیامی بارز به کشورهای اسلامی و مستضعف بود که می توان با اجرای قوانین الهی و حفظ کرامت انسانی و نفی سلطه خارجی، مسیر شکوفایی را پیدا کرد (استوار و شاه علی، ۱۴۰۱، ص. ۶۹). در کنار این تحولات اجتماعی، بحران فکری و فرهنگی نیز از دیگر زمینه های مهم شکل گیری انقلاب بود. ورود موج گسترده ای از اندیشه های غربی و ایدئولوژی های سکولار به فضای فکری ایران، نتوانست پیوندی با باورهای دینی و فرهنگی مردم برقرار کند. در مقابل، جریان «بازگشت به خویشتن» با محوریت متفکرانی چون امام خمینی و شهید مطهری به بازخوانی اندیشه اسلامی در قالبی نو پرداختند و زمینه ساز شکل گیری گفتمان انقلابی شدند (سعیدی، ۱۴۰۲، صص. ۱۷-۲۰).

برخلاف انقلاب های مدرن که محور تحول آن ها انسان خودبنیاد و اراده فردی است، انقلاب اسلامی بر احیای سنت دینی و معنوی تأکید دارد و دین را نه صرفاً ابزار مشروعیت سیاسی، بلکه بنیان معنا و جهت دهنده کنش جمعی قرار می دهد (پوراحمدی و دیگران، ۱۴۰۳، ص. ۱۰۶). این رویکرد موجب شد تحول انقلاب صرفاً در سطح ساختار سیاسی باقی نماند و به بازتعریف نگرش جامعه نسبت به عدالت، آزادی، هویت و معنویت منجر شود. به عبارتی، انقلاب اسلامی یک پروژه تمدنی نوین را تبلور بخشید که در آن معنویت و مسئولیت انسانی در برابر خدا، هسته اصلی بازسازی اجتماعی و فرهنگی را شکل می دهد. این بازتعریف، نه تنها به تغییر در ساختار سیاسی منجر شد، بلکه به تغییر در ارزش ها و هنجارهای اجتماعی نیز انجامید و به نوعی نشان دهنده یک تحول عمیق در فهم مردم از نقش دین در زندگی اجتماعی و سیاسی بود.

فهم درست انقلاب اسلامی ایران، مستلزم درک عمیق مبانی نظری و عناصر بنیادینی است که روح و جوهره انقلاب را شکل داده و آن را از دیگر انقلاب ها و جنبش های اسلامی معاصر متمایز ساخته اند. حاکمیت قانون الهی و ولایت فقیه (خمینی، ۱۳۹۲، صص. ۴۵-۵۲)، مشروعیت ولی فقیه و حکومت اسلامی (المفید، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۲، ص. ۲۰۶)، تأکید بر نقش آفرینی مردم، عدالت اجتماعی، استقلال طلبی و استعمارستیزی (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۵۶-۵۸)، آرمان گرایی و معنویت محوری (رضایی، ۱۳۹۸، صص. ۱۹۱-۱۹۳)، وحدت اسلامی و هویت دینی- ملی (سعیدی، ۱۴۰۲، صص. ۱۳۰-۱۳۱)، تطبیق با زمان و مکان، و رسالت فراملی از جمله این عناصر هستند. این مؤلفه ها نه تنها در شکل گیری و تداوم انقلاب اسلامی نقش اساسی ایفا کردند، بلکه به عنوان مبانی نظری و عملی، مسیر حرکت این جنبش را نیز تعیین کردند. به ویژه، تأکید بر حاکمیت قانون الهی و ولایت فقیه به عنوان ارکان اساسی نظام سیاسی، نشان دهنده این است که انقلاب اسلامی نه تنها به دنبال تغییر در ساختار سیاسی، بلکه به دنبال ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر ارزش های دینی و اخلاقی است که در آن، قدرت سیاسی در خدمت تحقق عدالت و تأمین منافع عمومی قرار گیرد.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک پدیده چندبعدی، نه تنها به تغییرات داخلی در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران منجر شد، بلکه به عنوان یک الگوی جدید برای دیگر جنبش های اسلامی در سطح جهانی نیز مطرح گردید (جوادی آملی، ۱۳۸۸، صص. ۱۳۳-۱۳۷). این انقلاب با تأکید بر استقلال طلبی و استعمارستیزی، به نوعی تجلی گر هویت ملی و فرهنگی جامعه ایرانی بود و توانست به عنوان یک نیروی محرکه برای همگرایی جهان

اسلام عمل کند. به‌ویژه، تأکید بر وحدت اسلامی و پرهیز از تفرقه مذهبی، نشان‌دهنده این است که انقلاب اسلامی نه تنها یک تحول در نظام سیاسی و اجتماعی یک کشور، بلکه یک نظام جامع اسلامی را به‌عنوان یک راه‌حل برای مسائل جهان اسلام و حتی بشریت ارائه می‌دهد. این مفهوم فراتر از مرزهای جغرافیایی و ملی است و به دنبال یک گام بلند در جهت احیای هویت اسلامی در سطح جهانی است، که می‌تواند به عنوان یک الگوی الهام‌بخش برای دیگر ملت‌ها و جنبش‌های اسلامی در مواجهه با چالش‌های معاصر عمل کند.

۵. دولت‌سازی در جنبش اسلامی اخوان المسلمین مصر: چالش‌ها و راهبردها

۵-۱. دولت‌سازی اخلاقی و پروژه اسلامی از پایین در منظومه فکری حسن البناء

در دهه‌های آغازین فعالیت اخوان المسلمین مصر، پروژه دولت‌سازی به‌عنوان یک پروژه اخلاقی - فرهنگی تعریف می‌شد که هدف اصلی آن تربیت سازوکارهای اخلاقی - اجتماعی در سطح فردی و جمعی بود تا جامعه به شکل پایداری به سوی تحقق شریعت هدایت شود. این چارچوب از دو پیوست کلیدی تشکیل می‌شد: نخست، بازتعریف مشروعیت سیاسی از منظر دین و فهمی از مردم‌سالاری که در آن، هسته مرکزی تصمیم‌گیری به‌طور زیرساخته‌شده از اصول اسلامی و مصالح دینی شکل می‌گرفت؛ دوم، کاربست سیاست به‌عنوان بخشی از نظام اخلاقی جمعی بود که از طریق شبکه‌سازی آموزشی - تبلیغی و تشکلهای اجتماعی، فشار هم‌افزایی برای هم‌سویی شیوه زندگی فرد با الزامات شریعت را تقویت می‌کرد (واعظی، ۱۳۹۱، صص. ۴۳-۴۸). این رویکرد، دولت‌سازی را به یک فرایند بلندمدت و غیرمستقیمی تبدیل می‌کرد که به‌جای تصاحب بلافاصله قدرت سیاسی، بر ایجاد ظرفیت‌های درونی جامعه نظیر تربیت فرد مسلمان، تقویت همبستگی اجتماعی، توسعه سرمایه اجتماعی و ایجاد پیوستگی اخلاقی میان گروه‌های مختلف تأکید داشت (دلیرپور، ۱۳۹۰، ص. ۱۱۳). بدین معنی، سیاست به‌عنوان ابزار یا نتیجه مستقیم اصلاح اجتماعی در نظر گرفته می‌شد، نه به‌عنوان نقطه آغازین یا وسیله‌ای برای کنترل قدرت. این رویکرد به‌نوعی یک انقلاب آرام اخلاقی بود که هدف آن ایجاد زمینه‌ای برای پذیرش نهادی تدریجی شریعت در ساختارهای سیاسی از طریق مشروعیت‌سازی داخلی و اعتماد اجتماعی بود.

اخوان از ابتدا به دنبال یک مشروعیت انسانی - الهی متوازن بود: مشروعیتی که از طریق تربیت اخلاقی و توسعه ساختارهای آموزشی - تشکیلاتی تقویت می‌شود و در عین حال به تدریج، از طریق هم‌سویی با نهادهای مدنی و قانونی کشور، به سمت مشروعیت حکومتی و مشارکت سیاسی مشروع هدایت می‌شود (میشل، ۱۳۸۷، صص. ۸۸-۹۳). به عبارت دیگر، دولت‌سازی به‌عنوان نتیجه طبیعی و هم‌سو با اصلاح فرهنگ سیاسی و زندگی روزمره مطرح می‌شد، نه به‌عنوان تصادفی یا صرفاً ناشی از قدرت‌طلبی. این نگرش، نشان می‌دهد که اخوان به دنبال تبدیل شدن به یک نیروی پایداری بود که با سرمایه‌گذاری در شبکه‌های اجتماعی و آموزشی و با پذیرش فرایندهای اصلاحی بلندمدت، قدرت سیاسی را به نحوی مشروع و پایدار در قامت سازوکارهای قانونی و مدنی استخراج کند. می‌توان گفت این رویکرد با دو مشروعیت‌سازی موازی سروکار داشت: مشروعیت اخلاقی - اجتماعی که از طریق تربیت فرد و گسترش فرهنگ اسلامی در جامعه شکل می‌گرفت و مشروعیت نهادی - سیاسی که به تدریج به واسطه تعامل با نهادهای قانونی و پذیرش بازتولید قدرت از طریق کانال‌های مدنی به دست می‌آمد. به این ترتیب، دولت‌سازی در دیدگاه نخستین اخوان المسلمین نه یک فرایند ماشینی برای رسیدن

به قدرت، بلکه یک پروژه اصلاحی بود که هدفش ایجاد فضای اجتماعی و فرهنگی هم‌سو با شریعت بود تا در نهایت، قدرت سیاسی به‌طور طبیعی و مشروع در خدمت این فضا قرار گیرد.

۲-۵. دولت‌سازی و مشروعیت الهی در منظومه فکری سید قطب

با ورود سید قطب به صحنه فکری جنبش اخوان المسلمین، پرسش از مشروعیت و مقیاس تغییر سیاسی به سطحی ایدئولوژیک ارتقا یافت. سید قطب در آثار خود بارها بر رد قاطع دموکراسی تأکید کرده و آن را نه تنها غیرقابل قبول، بلکه حتی موضوعی مضحک و تمسخرآمیز می‌داند، زیرا از دیدگاه او، حاکمیت و سلطنت تنها مختص خداوند است و هر حکومتی که بر اساس اراده مردم شکل گیرد، حتی در بهترین نمونه‌های دموکراسی، در عمل نوعی «تصاحب سلطنت خداوند توسط انسان» است که می‌بایست با «جهاد آن‌ها را سر جای خود نشانند و حکومت را به صاحب اصلی‌اش، که خداوند است بازگرداند. (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص. ۱۸۵۲؛ سید قطب، ۱۹۷۹، ص. ۴۶). او چنین نظام‌هایی را مصداق بارز حکومت طاغوت می‌دانست و بر این باور است که تنها راه مشروعیت‌بخشی و بازگرداندن حاکمیت به صاحب اصلی آن، جهاد و مقاومت عملی علیه این حکومت‌هاست. دیدگاه سید قطب در این زمینه، تا حد زیادی تحت تأثیر اندیشه‌های ابوالاعلی مودودی نیز قرار دارد؛ مودودی دموکراسی را منبع فساد و شر می‌داند و آن را «الوهیة الناس علی الناس» یا «خدایی مردم بر مردم» تعریف می‌کند که ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم اعمال شود (مودودی، ۱۹۶۷، صص. ۱۸-۱۹). سید قطب هرگونه اصطلاح یا ترکیب نوینی مانند «دموکراسی اسلامی»، «مردم‌سالاری دینی» یا حتی «سوسیالیسم اسلامی» را توطئه‌هایی هوشمندانه و فریبکارانه می‌انگارد که با تغییرات جزئی در چارچوب دین، همان حکومت‌های باطل و غیرمشروع را مشروع جلوه می‌دهند (سید قطب، ۱۹۷۹، ص. ۱۵۴). با این حال، نقدهای فکری نشان می‌دهند که سید قطب در این مباحث، به دلیل نبود یک ساختار تحلیلی منسجم، هرگز موفق نشده است رابطه دقیق میان اراده مردم و اراده خداوند را روشن سازد و جایگاه نسبی و تعامل این دو در چارچوب حکومت اسلامی را به شکلی نظام‌مند و تحلیلی تبیین کند، امری که خلاء روشنی در نظریه او ایجاد می‌کند.

سید قطب با این تفسیر از ایمان، هرگونه پذیرش قانون و فرمان‌برداری غیر از خداوند را که به‌نحوی به نظام بشری مربوط می‌شود، کفر و شرک می‌داند و با طرح قاعده «دعوت»، تنها قانون پذیرفته‌شده‌ای را که دیگران را باید به آن فراخواند «قانون خدا» دانسته و این نکته را یکی از بدیهیات ایمان می‌داند. (تقوی، ۱۴۰۳، ص. ۶۳). در مجموع دولت‌سازی در قالب این دوره به سمت بازتعریف تبعیت و دوگانگی بین «حاکمیت خدا» و «حاکمیت انسان» پیش رفت و بنیان عملی مفهوم حکومت اسلامی را در بوته عمل نبرد فرهنگی- فکری قرار داد. تحول سید قطب از حرکت از ایمان فردی به کنش ایجابی مؤمن اجتماعی و سیاسی با هدف بازنهادینگی قدرت صورت گرفت. این مسیر در کل به بازتعریف کارکرد دین در سیاست انجامید به طوری که دین به‌عنوان مبدأ مشروعیت سیاسی و ابزار مقابله با هرگونه مشروعیت بشری غیر الهی قرار گرفت.

۳-۵. دولت‌سازی با هم‌سویی دین، قانون و مشارکت سیاسی در منظومه فکری نوین اخوان

در اندیشه نوین اخوان المسلمین، این جنبش از مسیر تاریخی مواجهه با فشارهای امنیتی و محدودیت‌های اجتماعی به سمت هم‌سویی با مجال‌های قدرت سیاسی حرکت کرد. این چرخش با محوریت سه عنصر کلیدی

شکل گرفت: ۱. مشارکت فعال در فضای سیاسی به عنوان رویکردی راهبردی برای حفظ حضور مؤثر در تصمیم‌گیری‌های بلندمدت؛ ۲. قانون‌مداری به عنوان فریم مشروعیت‌بخش درونی و بیرونی و ۳. گفتمان اصلاحی گام‌به‌گام که مبتنی بر بازنگری در قواعد درون‌دینی و سازگارکردن آن با چارچوب‌های حقوقی و سیاسی جدید بود (Wagemakers, 2022). در نتیجه، دولت‌سازی از حالت آرمانی و مقدس ابتدایی، به یک استراتژی نهادی-پارلمانی بدل شد. از این رو، حضور در پارلمان و تعامل با سازوکارهای انتخابات، پذیرش نقش و کارکرد نیروهای اجتماعی مختلف نظیر احزاب و استفاده از این تعامل به عنوان ابزار مشروعیت‌بخش (فرهی، ۱۴۰۳، صص. ۵۹-۶۱) در دستور کار قرار گرفت. این فرایند به‌طور هم‌زمان دو هدف را دنبال می‌کرد: حفظ و تقویت هویت اسلامی جنبش و پاسخگویی به مطالبات مدنی شهروندان و بی‌وقفه‌سازی ثبات سیاسی، با در نظر گرفتن محدودیت‌هایی که واقعیت‌های بین‌المللی و فشارهای داخلی بر ساخته‌اند.

این تغییر رویکرد به‌ویژه در دوره‌های رهبری برخی رهبران کلیدی مانند محمد مهدی عاکف (۲۰۰۴-۲۰۱۰) و در ادامه دوران محمد مرسی (۲۰۱۲-۲۰۱۳) به اوج می‌رسد. در این ایام، گفتمان تازه‌ای پدید آمد که دموکراسی را نه به عنوان هدف مطلق، بلکه به عنوان سازوکار مدیریت اختلاف‌ها، تضمین مشارکت پایدار و ایجاد چارچوبی برای پاسخگویی قانونی و اخلاقی نهادهای سیاسی معرفی می‌کرد (رئسی، ۱۴۰۱، ص. ۱۱۲). این بازتعریف از دموکراسی، در راستای پذیرش فضای رقابتی سیاسی، پذیرش حقوق شهروندی و تلاش برای ایجاد تعادل بین مشروعیت دینی و مشروعیت عملی دولت، به یک چارچوب کار سیاسی در دو دهه گذشته تبدیل شد که در عمل همکاری یا همگرایی با نیروهای دیگر اجتماعی را به همراه داشته است.

اما این گذار در دوره نوین با چالش‌های نظری و عملی فراوانی روبه‌رو بود. نخست، تداوم بن‌بست‌های تفسیری میان مفهوم حاکمیت الهی و اراده مردمی، پرسش‌های بنیادی درباره مشروعیت حکومت و دولت‌سازی را بارز کرد. اخوان در مواجهه با این پرسش‌ها از یک سو بر ضرورت نظارت، پاسخگویی و جلوگیری از تمرکز قدرت تأکید کرد و از سوی دیگر با مقاومت بخش‌هایی از درون روبه‌رو شد که از منظر ایدئولوژیک، هرگونه سازش با نظم غیر اسلامی را نوعی عقب‌نشینی می‌دانستند. ثانیاً، تجربه حضور در قدرت پس از انقلاب ۲۰۱۱ و روند سرکوب مجدد، روشن کرد که عمل‌گرایی سیاسی لزوماً به بقای جنبش و توسعه پایدار منجر نمی‌شود و امکان بازتولید اقتدارگرایی را نیز به همراه دارد. این نکته، بیان‌گر وجود تنگای منافع داخلی و تضادهای نهادی در چارچوب تحول‌گرای اخوان بود. (Willi, 2021, pp. 66-98).

بررسی و جمع‌بندی نتایج حاصل از منابع علمی متعدد حاکی از آن است که می‌توان سه محور کلیدی را برای راهبردهای دولت‌سازی نوین اخوان برشمرد. محور نخست، بازتعریف نقش و کارکرد دولت به مثابه ابزاری برای اجرای عدالت اجتماعی و کاهش شکاف‌های اقتصادی-اجتماعی است. این رویکرد، با تأکید بر حفظ شریعت و ارزش‌های اسلامی، بهبود کارکرد نهادهای مدنی و تقویت مشارکت مردمی را در اولویت قرار می‌دهد تا با روندهای پیچیده جهان مدرن سازگار شود (Wagemakers, 2022)؛ محور دوم، پاسداشت و تقویت سازوکارهای حکمرانی شفاف و پاسخ‌گو نظیر تفکیک قوا، نظارت پارلمانی و استقلال نسبی قوه قضائیه به عنوان ابزارهای کنترل قدرت و جلوگیری از تمرکز بیش از حد است. این سه عنصر، می‌تواند مانع بازتولید استبداد و

فراهم آورنده بستری برای گفت‌وگوی سیاسی سازنده باشد (Solomon & Tausch, 2020, p. 183)؛ محور سوم، پذیرش پلورالیسم مشروط و شکل‌گیری احزاب و ائتلاف‌های انتخاباتی به‌عنوان ابزارهای نمایش اراده عمومی و بازتولید مشروعیت سیاسی است. این رویکرد، با حفظ هویت اسلامی، اجازه می‌دهد تا اخوان در میدان سیاسی پیچیده جوامع اقتدارگرا، نفوذ و بقای خود را حفظ کند بدون اینکه به‌طور کامل از اصول شریعت عدول کند (Sayed, 2022, pp. 245-251). این سه محور کلیدی نشان می‌دهد که دولت‌سازی نوین اخوان نه یک پروژه پیوسته از طریق قدرت و دستبرد به سازوکارهای دموکراسی، بلکه یک فرایند پیچیده از بازتعریف هویت، بازنگری راهبردی و انطباق با واقعیت‌های سیاسی جامعه مصر و جهان اسلام است.

مسیر آینده دولت‌سازی اخوان در مصر به وابستگی به دو عامل کلیدی بستگی دارد: میزان تطبیق با شروط دموکراتیک-حقوقی در چارچوب قوانین کشور و قابلیت ایجاد یک زیست سیاسی گسترده با حضور گروه‌های متنوع اجتماعی. این دو عامل تعیین‌کننده‌اند تا آیا اخوان بتواند به‌عنوان نیرویی پایدار، مسئول و معتبر در ساختار حکمرانی مصر باقی بماند یا در آینده با چالش‌های نوینی روبه‌رو شود که توان و امیدواری برای مشارکت گسترده را تضعیف کند.

۶. دولت‌سازی در انقلاب اسلامی ایران: الگوها و تجارب موفق

دولت‌سازی در انقلاب اسلامی ایران را می‌توان از دو لایه تکوینی و کارکردی بررسی کرد: لایه تکوینی که با بن‌بست‌ها و بحران‌های دوران پهلوی آغاز شد و با چارچوب فکری دین و معنویت در قالب ولایت فقیه به سمت یک مشروعیت ژرف اجتماعی-سیاسی رفت. در این راستا، اندیشه امام خمینی مبنای مشروعیت‌سازی را بر حق مشروع امت و نمایندگی الهی ولی فقیه قرار داد و از طریق بازتعریف از مشروعیت سیاسی و اخلاقی، دولت را در خدمت عدالت و خدمت‌گزاری به محرومان تعریف کرد. این رویکرد، دولت‌سازی را نه صرفاً با ابزارهای قدرت، بلکه با ایجاد امنیت معنوی و التزام به احکام الهی و احکام اسلامی در دستگاه دولتی ممکن ساخت (خمینی، ۱۳۹۲). الگوی ولایت فقیه‌ای که امام خمینی (ره) تبیین نمود، اساساً بر ضرورت و تقویت مشارکت مردمی استوار است. در این چارچوب، مردم نه به‌عنوان ابزاری مقطعی، بلکه به‌مثابه رکن بنیادین و دائمی نظام سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند و همین امر نشان‌دهنده نگاه کلان، راهبردی و بلندمدت امام به نقش جامعه در فرآیند سیاست‌ورزی است (تقوی، ۱۳۸۰، ص. ۲۰۶).

دولت‌سازی در گفتمان انقلاب اسلامی، فرایندی است که در آن نه تنها قدرت به شکل متمرکز، بلکه تعهد به حق و عدالت به عنوان معیارهای اساسی منصوب می‌شود. این رویکرد به تقویت اعتماد عمومی منجر شد و با بهره‌گیری از نمادهای دینی در نهادهای دولتی، مشروعیت اخلاقی و اجتماعی دولت را تقویت کرد. «از منظر عملی، انتقال قدرت به شیوه‌های قانونی و صنفی، تقویت شوراهای محلی و مجلس به عنوان بازوان نظارت و مشارکت سیاسی، و ایجاد نهادهای گفتمانی-اجرایی که بتوانند از طریق فتوای سیاسی-دینی پاسخگوی نیازهای عمومی باشند، از جنبه‌های کلیدی این فرآیند بود (بصیرنیا، ۱۳۸۱، صص. ۷۲-۷۸).

یکی از نکات کلیدی در تجربه دولت‌سازی انقلاب اسلامی، نحوه ایجاد موازنه بین اقتدار مرکزی و نیازهای محلی است (بشریه، ۱۳۹۸، ص. ۴۱). با وجود تأکید بر ولایت فقیه و مرکزیت آن، سعی نظام بر حضور فعال

مردم در عرصه تصمیم‌گیری و اجرایی، از طریق تشکل‌های مردمی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، به گونه‌ای طراحی شد که دولت بتواند در پاسخ به بحران‌ها و نیازهای جامعه به درستی عمل کند. این تعادل، با ایجاد پنج‌گانه‌های کارآمدی، پاسخگویی، عدالت، امنیت و معنویت تکوین یافت و ابزارهای اجرایی مانند شوراهای، استانداری‌ها، و نهادهای مشابه را به کار گرفت تا دولت بتواند با گره‌گشایی به مسائل واقعی مردم پاسخ دهد (محمدی، ۱۳۹۸). این گونه از دولت‌سازی، توانست از یک دولت صرفاً ایدئولوژیک به دولتی تبدیل شود که با مردم در پیوند نزدیک است و برای مردم کار می‌کند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، نهادهای انقلابی با کدهای رفتاری مشخص، مانند انضباط اداری مبتنی بر اصول ارزشی، پاسخگویی به ارباب‌رجوع و ایجاد سامانه‌های شفاف گزارش‌دهی، شکل گرفتند تا از گسست بین انگیزه‌های شخصی و منافع عمومی جلوگیری شود (حسینی، ۱۳۹۹، ص. ۱۷). همچنین، با تأکید بر نظارت شرعی و قانونی، دولت توانست اعتماد اجتماعی را حفظ کرده و از فساد به عنوان چالش جدی دوری گزیند. این تجربه، به ایجاد شاخص‌های اخلاقی در مدیریت دولتی منجر شد که هنوز در برخی حوزه‌ها به عنوان مرجع اخلاق مدیریتی مورد استناد قرار می‌گیرد.

اقتصاد دولتی در دوران انقلاب اسلامی نیز با دو هدف اصلی روبه‌رو بود: بازسازی ساختار اقتصادی با تأکید بر عدالت توزیعی و تدارک رفاه عمومی، و خنثی‌سازی قدرت‌های اقتصادی که در گذشته به شکل انحصاری در اختیار طبقات خاص بود. دولت‌سازی از طریق قالب‌های اقتصادی-اجتماعی مانند تأمین کالای عمومی، تثبیت قیمت‌ها در چارچوب عدالت اجتماعی، و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر ادامه یافت. نهادهای اقتصادی دولتی، مانند بانک‌ها و مؤسسات اعتباری نیز با هدف خدمت به تولید و اشتغال تعریف شدند و با سیاست‌های حمایتی از کارگران و روستاییان، دولت را به عنوان عامل توازن میان بازار و عدالت معرفی کردند (نظرپور، ۱۳۸۸، صص. ۴۳-۵۱). این رویکرد، با حضور ولایت فقیه به عنوان راهنمایی اخلاقی و قانونی، از لحاظ تئوریک به حفظ ارزش‌های اسلامی در سیاست اقتصادی کمک کرد و از نظر عملی نیز به پایداری اجتماعی رسید.

از همان ابتدا دولت‌سازی در انقلاب اسلامی به سمت ایجاد وحدت ملی و مقاومت در برابر فشارهای خارجی هدایت شد. در این چارچوب، استقلال سیاسی، پابندی به اصول مبارزه با ظلم و دفاع از مظلومان، و حفظ امنیت نظامی-فکری در برابر تهدیدها، به عنوان ستون‌های اصلی عمل تلقی شدند. در سطح داخلی نیز با توجه به تجربیات بحران‌های اجتماعی، امنیت برای فرد و جامعه از طریق تقویت نهادهای مردمی و آموزش‌های دینی-اخلاقی تبیین شد تا از گسست‌های اجتماعی جلوگیری شود (عباسی، ۱۴۰۳، صص. ۱۰۳-۱۰۸).

در مواجهه با چالش‌های مدیریتی پس از انقلاب، شیوه‌های آموزشی و تربیت مدیران نیز به عنوان عامل اصلی در دولت‌سازی مطرح شد. تربیت نیروهای اجرایی مبتنی بر ارزش‌های انقلاب، تقویت آموزش‌های حوزوی-دانشگاهی با هم‌افزایی بین فرهنگ علمی و دینی و ارزشیابی پیوسته مدیران از طریق عدالت سازمانی و نظارت مردمی (نظرپور، ۱۳۸۸)، از عناصر کلیدی این فرایند بودند. این رویکرد، مدیران را به سمت خدمتگزاری پایبند کرد و از خودمحموری و کارشکنی جلوگیری نمود. به موازات این اقدامات، ایجاد سازوکارهای بازخواست و پاسخگویی به مردم، مانند شوراهای و صدای مردم، به عنوان ابزارهای کنترلی و

اصلاحی عمل کردند تا خطاها سریع تشخیص داده شوند و اصلاحات لازم صورت گیرد. این مدل از تربیت مدیران، با هدف تدوین یک سرمایه انسانی حکومتی پایدار و متعهد به احکام الهی، به عنوان یک پایه محکم برای دولت‌سازی در ایران ادامه یافت.

در مجموع می‌توان گفت دولت‌ها با هر سطحی از قدرت، موظف به حفظ کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و عبودیت در کار می‌باشند. گفتمان امام خمینی و اصول انقلاب اسلامی، دولت را به عنوان یک نهاد مردمی-شرعی معرفی کرد که در کنار حاکمیت، مسئولیت پاسخگویی به نیازها و حفظ عزت امت را بر عهده دارد. از این منظر، دولت‌سازی در انقلاب اسلامی، به معنای ایجاد یک مجموعه نهادی است که بتواند با انسجام معنوی و کارآمدی اجرایی، امنیت اجتماعی، عدالت اقتصادی و پایداری فرهنگی را برای جامعه فراهم کند.

۷. نتیجه‌گیری

بررسی تحول اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه در جهان اسلام، به‌ویژه در دو تجربه شاخص اخوان المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران، نشان می‌دهد که اسلام‌گرایی سیاسی نه فقط بر مبنای یک ایدئولوژی واحد، بلکه بر پایه بازتعریفی پویا از رابطه دین و سیاست، مشروعیت، مردم‌سالاری و کارکردهای دولت شکل گرفته است. اخوان در دوره‌های ابتدایی حیات سیاسی خود به سمت دولت‌سازی از منظر اخلاقی- فرهنگی و فرایندهای پایین به بالا برای ایجاد سرمایه اجتماعی و مشروعیت داخلی تمرکز داشت، اما به تدریج و با گذشت زمان به سمت هم‌سویی با نهادهای قانونی و فرصت‌های رقابتی سیاسی حرکت کرد تا از این طریق بقای جنبش و پاسخ به مطالبات مردمی را تضمین کند. از سوی دیگر، انقلاب اسلامی ایران با تأکید بر ولایت فقیه و حاکمیت الهی، دولت‌سازی را از چارچوب صرف تبدیل قدرت به سازوکارهای پاسخگوی مردم فراتر برده و آن را به پروژه‌ای تمدنی تبدیل کرد که در آن عدالت‌خواهی، استقلال ملی، معنویت و نقش‌آفرینی گسترده مردمی به عنوان ستون‌های اصلی ساختار حکومتی مطرح شدند. این دو مسیر نشان می‌دهد که در جهان اسلام، دولت‌سازی اسلامی با ترکیبی از اصول شریعت، نهادهای قانونی و تعامل با دیگر گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های بین‌المللی ممکن است، اما تنها با ترکیب دقیق میان اصول دینی و الزامات کارآمدی مدرن به ثبات و پایداری می‌رسد.

در سطح نظری و روش‌شناختی، مقایسه گفتمان‌های انقلاب اسلامی ایران و اخوان المسلمین در حوزه دولت‌سازی نشان می‌دهد که همگامی ایدئولوژی حاکمیت الهی و سرمایه اجتماعی- دموکراتیک، یا به عبارتی هم‌سویی میان مشروعیت الهی و مشروعیت قانونی- شهروندی، یک فرایند پیچیده اما امکان‌پذیر است. اخوان با گذر از رویکرد دعوت‌محور و امت‌گرا به رویکرد نهادمند سیاسی و مشارکتی، همان‌گونه که می‌تواند از طریق اصول حاکمیت قانون و تفکیک قوا به بازتولید مشروعیت دست یابد، می‌تواند با پذیرش پلورالیسم مشروط و ایجاد ائتلاف‌های سیاسی، هویت اسلامی را با نیازهای واقعی شهروندان جوامع معاصر هم‌سو سازد. انقلاب اسلامی نیز با وحدت میان معنویت و کارآمدی اجرایی، نشان داد که چگونه نهادهای مردمی، شوراها و نظارت مردمی می‌توانند در کنار ولایت فقیه، حقوق شهروندی و پاسخگویی را تقویت کنند و از تمرکز بی‌حد قدرت جلوگیری نمایند. در مجموع می‌توان گفت مسیرهای موفق دولت‌سازی در جنبش‌های اسلامی، نیازمند همزیستی

بین ارزش‌های دینی و سازوکارهای حقوقی - دموکراتیک است تا بتوان از طریق آن، عدالت اجتماعی، آزادی‌های مشروع و ثبات سیاسی را به‌طور پایدار تامین کرد.

---منابع---

فارسی

- استوار، مجید و شاه‌علی، احمدرضا (۱۴۰۱). تاثیر نمادین انقلاب اسلامی ایران در جهان اسلام. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعاتی جهان اسلام، ۱۲(۴)، ۷۳-۵۵.
- بشریه، حسین (۱۳۹۸). دولت و انقلاب در ایران. ترجمه محمد رافع، تهران: نشر مانیا هنر.
- بصیرنیا، غلامرضا (۱۳۸۱). تئوری‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ایران: تمهید یک چهارچوب تحلیلی برای شناخت و بررسی انقلاب اسلامی. تهران: نشر معارف.
- بهروزلک، غلامرضا (۱۳۸۶). روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- پوراحمدی میبدی، حسین و ذوالفقاری، عباس (۱۳۹۴). انواع مدل‌های اسلام سیاسی و تعامل آن‌ها با سیاست جهانی. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۶(۳)، ۹ تا ۳۵.
- ترحمی، احمد؛ یزدانی، عنایت‌الله و بصیری، محمد علی (۱۳۹۹). تبیین مولفه‌های موثر بر سقوط دولت محمد مرسى و افول جنبش اخوان المسلمین در مصر. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعاتی جهان اسلام، ۱۳(۳)، ۱۳۵-۹۹.
- تقوی، سید محمد ناصر (۱۳۸۰). تاثیر انواع مشروعیت در مشارکت سیاسی با نگاهی به مشروعیت حکومت دینی و نظریه‌های ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی، ۲۰، ۱۸۹-۲۰۸.
- تقوی، سید محمد ناصر (۱۴۰۳). اسلام سیاسی؛ از گفتمان تکفیر تا گفتمان تکثیر (با درنگی بر آراء سید قطب و امام خمینی). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹(۲)، ۴۷-۷۶.
- تقوی، سید محمد ناصر. (۱۳۸۴). دین و بنیادهای دموکراتیک. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت. قم: نشر اسراء.
- حاجی‌انزهابی، محمدرضا (۱۳۹۸). صورت و سیرت انقلاب اسلامی در بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی). تهران: نشر انقلاب اسلامی.
- حسینی، اعظم‌السادات (۱۳۹۹). انقلاب اسلامی ایران: زمینه‌ها و رخدادها. تهران: نشر کتاب ماه.
- حسینی، علی و همتی، زهره (۱۳۹۹). مقایسه مبانی و مؤلفه‌های هویتی جنبش‌های انقلاب اسلامی ایران، اخوان‌المسلمین مصر و حزب‌الله لبنان با تأکید بر نظریه سازه‌انگاری. ششمین همایش بین‌المللی مطالعات دینی و علوم انسانی در جهان اسلام، تهران.
- خزلی، علیرضا (۱۴۰۴). اخوان المسلمین صد سال تلاش برای احیای اسلام سیاسی. نشریه شاهد جوان، شماره ۲۰۰.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۹). صحیفه امام. جلد ۶، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۲). ولایت فقیه (حکومت اسلامی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دارا، جلیل و کرمی، مصطفی (۱۳۹۲). نقش اخوان المسلمین در انقلاب ۲۰۱۱ مصر در پرتو رابطه ساختار-کارگزار. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعاتی جهان اسلام، ۳(۳)، ۵۴-۳۷.

دلیرپور، پرویز (۱۳۹۰). دورنمای اسلام سیاسی در مصر. ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۲۵(۹)، ۱۶۲-۱۷۵.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر سمت.

رضایی، سیاوش (۱۳۹۸). الگوی نهادسازی انقلابی در انقلاب اسلامی ایران (براساس گفت‌وگوهای امامین انقلاب، رویکردهای قانون اساسی و تجارب جمهوری اسلامی ایران). تهران: نشر دانشگاه عالی دفاع ملی.

رئیزی، محمد (۱۴۰۱). جنبش اسلامی مصر و توان بازسازی. تهران: نشر جهان سیاست.

زمانی وجدانی، زهره (۱۳۹۱). آراء محمد رشیدرضا درباره جریان‌های اسلامی و ادیان دیگر. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه الزهرا.

سعیدی، احسان (۱۴۰۲). مفهوم‌شناسی نفوذ در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی ایران. تهران: نشر ابرار معاصر.

عباسی، محمد تقی (۱۴۰۳). نگرشی نو در تحلیل انقلاب اسلامی: پیشینه‌ها، پیروزی، تثبیت آینده. تهران: نشر شکوفه‌های دانش.

فرامرزى فرد، محمد جواد (۱۴۰۳). نقش جنبش‌های اسلامی با رویکرد اخوان المسلمین در روابط منطقه‌ای ایران با ترکیه و عربستان سعودی. فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۷(۲۸)، ۱۱۱-۱۴۳.

فرهی، عبدالله (۱۴۰۳). جنبش اخوان المسلمین. تهران: نشر کانون اندیشه جوان.

محمدی، منوچهر (۱۳۹۸). انقلاب اسلامی: زمینه‌ها، پیامدها و دستاوردها. تهران: انتشارات سمت.

موسوی، سید صالح و علویان، مرتضی (۱۴۰۱). بررسی وجوه اشتراک و افتراق اندیشه سیاسی جنبش حزب‌الله لبنان با اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی ایران. فصلنامه اندیشه سیاسی در جهان اسلام، ۹(۳۱)، ۱۰۵ تا ۱۲۵.

موسی الحسینی، اسحق (۱۳۷۵). اخوان المسلمین. ترجمه هادی خسرو شاهی، تهران: نشر اطلاعات.

میشل، ریچارد (۱۳۸۷). تاریخ جمعیت اخوان المسلمین از آغاز تا امروز. جلد ۱، ترجمه سید هادی خسرو شاهی، تهران: نشر وزارت امور خارجه.

نظرپور، رضا (۱۳۸۸). بررسی مقایسه‌ای ایده دولت در انیشه سیاسی امام خمینی و ایده مدرن دولت. پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

واعظی، سید محمود (۱۳۹۱). بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هواتر، دیوید (۱۳۸۸). روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.

عربی

سید قطب، إبراهيم حسين الشاذلي (۱۴۱۲ ۱۴۱۳ هـ.ق). في ظلال القرآن. القاهرة، دار الشروق، ط. السابعة عشر.

سید قطب، إبراهيم حسين الشاذلي (۱۹۷۹). معالم في الطريق. القاهرة، دارالشروق، ط. السادسة.

المفيد، محمد بن محمد (۱۴۱۳ هـ.ق). الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. قم، كنز شيوخ مفيد.

مودودي، أبو الأعلى (۱۹۶۷). نظرية الإسلام السياسية. دارالفكر، ط. الثالثة، دمشق.

انگلیسی

Anwar, M. (2023). Comparative Analysis of the Muslim Brotherhood and Hezbollah. *International Journal of Policy Studies*, 3(2).

- Azoulay, R. (2015). The power of ideas. The influence of Hassan Al-Banna and Sayyid Qutb on the Muslim Brotherhood organization. *Przegląd Strategiczny*, (8), 171-182.
- Foucault, M. (1962). *The Archaeology of Knowledge*, Translated by A. Sheridan, London: Routledge.
- Glombitza, O. (2022). Islamic Revolutionary Ideology and Its Narratives: The Continued Relevance of the Islamic Republic's Ideology. *Third World Quarterly*, 43(5), pp. 1156–1175.
- Jaworski, A. & Coupland, N. (2014). *The Discourse Reader*, London: Routledge
- Mirshak, N. (2023). The Muslim Brotherhood in Egypt: A Gramscian re-examination. *Current Sociology*, 71(3), 489-508.
- Sayed, M. (2022). The Muslim Brotherhood: From the Caliphate to the Modern Civic State. *Muslim Politics Review*, 1(2), 243-259.
- Solomon, H. & Tausch, A. (2020). The demise of the Muslim Brotherhood in the Arab World?. *Jewish Political Studies Review*, 31(1/2), 171-209.
- Wagemakers, J. (2022). *The Muslim brotherhood: ideology, history, descendants*. Amsterdam University Press.
- Willi, V. J. (2021). *The Fourth Ordeal: A History of the Muslim Brotherhood in Egypt, 1968–2018*, Cambridge: Cambridge University Press.

ویراستاری نشده

Transformations of Political Thought in Political Islam in the Muslim World: A Comparative Study of the Egyptian Muslim Brotherhood and the Iranian Islamic Revolution in the State-Building Process

Abstract

One of the most important goals of contemporary Islamic movements, including the Iranian Islamic Revolution and the Egyptian Muslim Brotherhood, is state-building. However, the experience of Islamic movements has shown that despite ideological similarities and shared major aims such as Islamizing the government and rethinking the political system, they differ in the path and outcomes of the state-building process. This study, using library tools and qualitative content analysis, aims to provide a comparative analysis of the performance of the Egyptian Muslim Brotherhood and the Iranian Islamic Revolution in the state-building process. The results indicate that the transformation of political thought within Islamism in the Muslim world, including the Egyptian Muslim Brotherhood and the Iranian Islamic Revolution, has led to a dynamic redefinition of the relationship between religion and politics and legitimacy. In its initial stages, the Brotherhood built social capital and internal legitimacy through an ethical-cultural approach and bottom-up processes, gradually engaging with legal institutions and political competition opportunities to ensure the movement's survival and respond to popular demands. In contrast, the Islamic Revolution, with its emphasis on the Guardianship of the Jurist (Velayat-e Faqih) and divine sovereignty, turned state-building into a civilizational project, presenting social justice, national independence, spirituality, and broad popular participation as the pillars of the system and preventing the concentration of unlimited power. The comparative analysis of these two movements shows that if a balance is established in Islamic state-building between religious principles and the requirements of modern efficiency, it can lead to stable governance and durable accountability.

Keywords: Islamism, Islamic movements, political thought, Iranian Islamic Revolution, Egyptian Muslim Brotherhood, state-building